

پژوهشنامه نقد و هابیت؛ سراج منیر | سال سوم | شماره ۱۱۲ | زمستان ۱۳۹۲
صفحات: ۱۴۱-۱۵۵ | تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۸/۲۳ | تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۱/۲۴



روش‌های برخورد محمد بن عبدالوهاب با مخالفان خود

سید علی موسوی*

چکیده

این مقاله با محور قرار دادن نامه‌ها و احتجاجات محمد بن عبدالوهاب، به بررسی شیوه‌های او در احتجاجات و ارتباط با مخالفان و تبلیغ عقاید خویش می‌پردازد. روش‌های عملی مانند جنگ‌ها و کشتارها و جنایت‌ها در این مقاله مد نظر نیست که آن خود بحث مفصلی را می‌طلبد، بلکه به ذکر برخوردهای به ظاهر علمی و اخلاقی او با مخالفان می‌پردازیم. وی با استفاده ابزاری از قرآن و سنت، مردم را به سمت خود می‌خواند و هرگونه مخالفی را مشرک و جنگ با او را واجب می‌دانست. تکفیر عموم مردم مسلمان زمان خود، به کاربردن تعبیرات زشت و ناروا در مورد علمای مخالف و تطبیق آیات نازل شده در شأن مشرکین بر مسلمین زمان خود از ویژگی‌های روش اوست؛ به‌طوری‌که مسلمانان زمان خود را از کفار صدر اسلام هم گمراه‌تر می‌دانست.

کلیدواژگان: محمد بن عبدالوهاب، تکفیر، احتجاجات ابن عبدالوهاب، نامه‌های ابن عبدالوهاب.

◆ مقدمه

یکی از منابع مهم در شناخت شخصیت محمد بن عبدالوهاب، رسائل و نامه‌هایی است که او به مردم، مسلمانان، علما و مخالفان خود نوشته است. وی در این نامه‌ها از عقاید خود سخن گفته یا به شبهات مطرح شده درباره خود پاسخ داده و یا با علمای مخالف بحث کرده است.

روش استدلال‌ها و احتجاجات او به خوبی در رسائلش آشکار است. در این مقاله با بررسی رسائل محمد بن عبدالوهاب، برخوردهای علمی و اخلاقی وی با مخالفان بررسی و نقد شده است.

◆ تفسیر به رأی قرآن کریم

محمد بن عبدالوهاب برای پیشبرد اهداف سیاسی خود در مرحله اول می‌کوشید برای تحکیم پایگاه قدرت، مسلمانان را به سمت خود جذب کند و اگر در این مرحله به هدف نمی‌رسید، وارد مرحله دوم و عملیات نظامی، کشتارها و جنایت‌ها می‌شد. با توجه به اینکه مردم نجد در زمان او همه مسلمان و به قرآن و سنت نبوی معتقد بودند، بهترین راه برای جذب آنها استفاده از اعتقادات مشترک بود. از این رو محمد بن عبدالوهاب در مناظره‌ها، نامه‌نگاری‌ها و تبلیغ‌های خود مردم را به تبعیت از قرآن و سنت فرا می‌خواند. نامه‌های زیادی

به مناطق مسلمان‌نشین می‌نوشت و آنها را به پیروی از قرآن و سنت دعوت می‌کرد:

من به تمام مخالفین خود می‌گویم آنچه بر مردم واجب است، تبعیت از دستورهای پیغمبر ﷺ است و همچنین به آنها می‌گویم، کتاب‌ها در اختیار شماست. آنها را ببینید و از سخن من چیزی نپذیرید، اما هر وقت کلام رسول الله ﷺ را فهمیدید، از آن اطاعت کنید، حتی اگر با عمل اکثر مردم مخالف باشد.^۱

۱. «انی أذكر لمن خالفني أن الواجب على الناس اتباع ما وصى به النبي ﷺ أمته، وأقول لهم الكتب عندكم انظروا فيها ولا تأخذوا من كلامي شيئاً لكن إذا عرفتم كلام رسول الله ﷺ الذي في كتبكم فاتبعوه و لو خالفه أكثر الناس» (ابن عبدالوهاب، محمد، مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبد الوهاب، القسم الخامس: الرسائل الشخصية، الرسالة الرابعة، ص ۳۲).

همان‌طور که وی تصریح می‌کند، آنچه بر مردم مسلمان واجب است، پیروی از قرآن و سنت است، لکن مسئله این است که دعوت مردمی که به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اکرم ﷺ اقرار کرده‌اند و دین اسلام را پذیرفته‌اند، به چه معناست؟ سؤال مهم اینجا است که مردمی که او سعی می‌کرد آنها را جذب کند، نه تنها مسلمان که بسیاری از آنها همانند ابن عبدالوهاب حنبلی مذهب بودند و فراخواندن آنان به تبعیت از قرآن و سنت با چه هدفی بود؟

حقیقتی که در پس پرده این سخنان به ظاهر زیبا وجود داشت، این است که محمد بن عبدالوهاب نمی‌توانست یک‌تنه در برابر قدرت عظیم و شمار زیادی از علمای مسلمان و حتی حنبلی بایستد و مردم را به پذیرش نظریات و عقاید خود فرا بخواند. تنها راه، استفاده از قرآن بود. وی می‌توانست قرآن را به نحوی مطابق با آرای خود تفسیر کند و با حربه قرآن به میان مردم برود. بنابراین مراد او از پیروی قرآن و سنت، پیروی بر اساس تفسیر و نظر خودش بود.

سؤال مهم دیگر اینکه در این بین فهم چه کسی ملاک است؟ اگر کسی عالم بود و از قرآن و سنت مطلبی خلاف ابن عبدالوهاب را فهمید، چه تکلیفی دارد؟ محمد بن عبدالوهاب به این سؤال اینگونه پاسخ می‌دهد:

اگر (براجماع عمل نشد) و مسئله اجتهادی بود، بر همه معلوم است که در مسائل اجتهاد مخالفت و انکار راه ندارد. پس هر کس به مذهبش در محل ولایتش عمل کند، هیچ کس با او مخالفت نمی‌کند.^۱

ظاهراً وی این سخنان را نیز با همان هدفی که در دعوت مردم به تبعیت از قرآن و سنت دنبال می‌کرد، ایراد کرده است؛ چراکه اگر واقعاً او چنین اعتقادی در مورد مسائل اجتهادی داشت، دیگر دلیلی برای آن همه جنگ و خون‌ریزی و جنایت نمی‌یافت و هرگز دست به چنین اقداماتی نمی‌زد. او بدون پای‌بندی به این سخنان،

۱. «إن كانت مسألة اجتهاد فمعلومكم أنه لا إنكار في مسائل الاجتهاد فمن عمل بمذهبه في محل ولايته لا ينكر عليه» (همان، الرسالة السادسة، ص ۴۲).

تمام مردم زمان خود را نه تنها کافر و مشرک بلکه از مشرکین قبل از اسلام نیز بدتر می‌دانست و آن دسته از علمایی را هم که در نظر او مشرک نبودند، به ترس در برابر حاکمان متهم ساخت.^۱ با این وصف، چگونه محمد بن عبدالوهاب به اجتهاد علمای مخالف و تقلید مقلدینشان احترام می‌گذارد در حالی که در دوره اول حکومت آل سعود هرگونه صدای مخالفی را در نطفه خفه کردند؟ آیا می‌شود به اجتهاد عالم مخالف احترام گذاشت و در عین حال معتقد بود که علمای مخالف معنای اسلام و «لا اله الا الله» را نفهمیده‌اند؟

محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

من در گذشته قبل از این خیری که خداوند بر من منت نهاد، معنای «لا اله الا الله» را نمی‌دانستم و دین اسلام را نمی‌شناختم. همچنین در بین استادهاى من هیچ‌کسى نبود که معنای این جمله را بداند. پس هر کس از علمای عارض گمان کند که معنای «لا اله الا الله» یا معنای اسلام را قبل از این زمان فهمیده است یا گمان کند یکی از استادانش معنای اسلام و «لا اله الا الله» را فهمیده‌اند، دروغ گفته و افترا بسته و مردم را فریب داده است.^۲

آیا معنای «لا اله الا الله» تا این حد مشکل است که تا زمان محمد بن عبدالوهاب آن خیل عظیم علمای اسلام آن را نفهمیده باشند؟ آیا می‌توان ادعا کرد که محمد بن عبدالوهاب از نظر علمی از همه علمای قبل از خود تا صدر اسلام برتر بوده و بعد از سالیان سال فقط او معنای این جمله را فهمیده است؟ آیا «لا اله الا الله» که گفتن آن اولین قدم برای ورود به اسلام است، آن‌چنان معنای دشواری دارد که احدی در طول قرون مختلف آن را نفهمیده باشد؟ این چه دینی بوده است که بنیادی‌ترین جمله آن را

۱. همان، الرسالة الرابعة، ص ۳۲.

۲. «أنا ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام قبل هذا الخير الذي من الله به. وكذلك مشايخي ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو عرف معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم عن مشايخي أن أحداً عرف ذلك فقد كذب وافتري ولبس على الناس» (همان، الرسالة الثامنة والعشرون، ص ۱۸۷).

که هر مسلمانی باید به آن ایمان و اعتقاد داشته باشد، یک معمای حل‌ناشدنی تشکیل داده که در طول قرن‌ها کسی جز محمد بن عبد الوهاب قدرت حل آن را نداشته است؟ با این وصف وی چگونه سخن از احترام به اجتهاد علمای مخالف به میان می‌آورد؛ درحالی که معتقد است هیچ‌کدام از آنها حتی معنای «لا اله الا الله» را هم نمی‌دانند؟

محمد بن عبد الوهاب با صراحت اعلام می‌کند که اهل تبرک، اهل زیارت قبور و... و همچنین بادیه‌نشینان، به‌رغم اینکه شهادتین را به زبان جاری می‌سازند و بر اساس نظر علمایشان عمل می‌کنند، اما چون طبق نظر او عمل نمی‌کنند، کفرشان از یهود و نصارا شدیدتر است: «بسیار خوب گفته یکی از سلف که کفر این افراد (اهل تبرک، استغاثه و...) از کفر یهود و نصارا شدیدتر است».^۱

این سخنان در حالی است که هیچ‌کدام از صحابه و سلف، چنین نسبت‌هایی را به اهل استغاثه و تبرک و... نداده‌اند. چرا که اگر اهل استغاثه کافر باشند و کفرشان از یهود و نصارا هم شدیدتر باشد، باید همین نسبت را به خلیفه دوم نیز بدهند و او را نیز تکفیر کنند؛ چون او در موارد متعدد از جمله در زمان قحطی نزد عباس، عموی پیامبر ﷺ، می‌رفت و او را واسطه قرار می‌داد و به او متوسل می‌شد.^۲

وی همچنین در مورد بادیه‌نشینان می‌گوید: «کفر این افراد از کفر یهود به مراتب شدیدتر است. مقصودم بادیه‌نشینانی هستند که لا اله الا الله می‌گویند و به آن عمل نمی‌کنند»؛^۳ حال آنکه معمولاً بادیه‌نشینان اطلاعی از احکام و مسائل دینی ندارند و این جهل، حکم را برمی‌دارد. از این‌گونه مخالفت‌های تند و در بعضی مواقع بسیار دور از ادب و شأن مسلمان با علمای مخالف، در کارنامه محمد بن عبد الوهاب بسیار دیده می‌شود که در مباحث بعدی با تفصیل بیشتر ذکر خواهد شد.

نتیجه اینکه هر عالمی در مقام استنباط از قرآن و سنت و با توجه به روش استنباطش ممکن است نظری غیر از نظر عالم دیگر اتخاذ کند. این اختلاف نظرها در

۱. «لقد أحسن من قال من السلف: إن كفر هؤلاء أغلظ من كفر اليهود والنصارى» (عاصمی، عبدالرحمن، الدرر السنية فی الأجوبة النجدية، ج ۳، ص ۲۵۶).

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۴۲، کتاب الاستسقاء، باب ۳، ح ۱۰۱۰.

۳. «كفر هؤلاء أغلظ من كفر اليهود بأضعاف مضاعفة أعتى البوادي» (همان، ج ۸، ص ۱۱۸).

مباحث علمی کاملاً طبیعی است و همان طور که از محمد بن عبدالوهاب نقل کردیم، در مسائل اجتهادی هر کس بنا بر حجتی که دارد، از مرجع تقلید خود کسب تکلیف می‌کند. دعوت محمد بن عبدالوهاب به قرآن و سنت، اگر به سبب دلسوزی برای دین و اعتقاد به قرآن و سنت بوده است، می‌بایست در مقام عمل به تمام اجتهادات علمای معاصر احترام می‌گذاشت و آنان را به دلیل داشتن نظر مخالف تکفیر و توهین نمی‌کرد، اما اگر دعوت به قرآن و سنت صرفاً برای تلقین نظر و برداشت خاص به مردم باشد، آن را باید استفاده ابزاری و توهین‌آمیز از قرآن و سنت تلقی کرد که این دو منبع مقدس و شریف در حد وسیله و ابزار تنزل یافته‌اند.

♦ تکفیر عمومی مردم

محمد بن عبدالوهاب در بعضی از رسائل ضابطه‌ای را برای تکفیر و نسبت دادن شرک به مردم بیان و تصریح کرده که با این ضابطه اکثر مردم زمانش کافر نبودند و مسلمان بودند.

اما در مسئله تکفیر، من کسانی را تکفیر می‌کنم که دین پیامبر را بشناسند و بعد از آن سبش کنند و مردم را از عمل به آن باز دارند و با عامل به دین دشمنی کنند. اینها کسانی هستند که من تکفیرشان می‌کنم و الحمد لله اکثر امت این گونه نیستند.^۱

با این مبنا وی باید با کسانی مبارزه کند که با وجود آگاهی از دین با آن مخالفت می‌کنند، اما وی آن چنان به این ضابطه نیز پای بند نبود و در نامه‌های زیادی در مورد کفر و شرک مردم مسلمان زمانش این گونه سخن می‌گوید:

بر شما پوشیده نماند که شرک اکبر یعنی بت‌پرستی زمین را پر کرده است. عده‌ای نزد قبر پیامبر، عده‌ای نزد قبر صحابی، عده‌ای نزد قبر مردی صالح می‌روند. بعضی در مشکلات و سختی‌ها نزد آنان دعا می‌کنند و بعضی برایشان نذر و برخی قربانی می‌کنند.

۱. «و أما التكفير فأنا أكفر من عرف دين الرسول ثم بعد ما عرفه سبه ونهى الناس عنه وعادی من فعله فهذا هو الذي أكفره وأكثر الأمة ولله الحمد ليسوا كذلك» (محمد بن عبدالوهاب، پیشین، الرسالة الخامسة، ص ۳۸).

بعضی خیر دنیا و آخرت را از آنها می‌خواهند. اکنون اگر دریافتید که این اعمال همگی مانند بت‌پرستی شرک است و هر مسلمانی را از دایره اسلام خارج می‌کنند و می‌دانید که این اعمال شرک‌آلود آن‌چنان شیوع پیدا کرده که خشکی و دریا را از خود پر کرده است تا جایی که بسیاری از کسانی که از صالحین شناخته می‌شوند و شب‌ها عبادت و روزها روزه دارند نیز مرتکب این اعمال می‌شوند. پس چرا (به ما نمی‌پیوندید) و حقیقت را برای مردم افشا نمی‌کنید؟^۱

روشن است کسانی که مرتکب این امور می‌شدند، همه مسلمان و در شبه جزیره عربستان عمدتاً از اهل سنت و به طور کلی این جماعت عظیمی که از دم تیغ تکفیر ابن عبدالوهاب گذشتند، جماعتی موحد و معتقد به قرآن و سنت نبوی بودند. این در حالی است که اهل سنت و شیعه روایات فراوانی نقل کرده‌اند که هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند و نماز بخواند و زکات بدهد، مال و جان و عرضش در امان است و تمام احکام اسلام بر او جاری می‌شود^۲ و نیز در حدیث معروف نبوی آمده است: «هر کس لا اله الا الله بگوید و ذره‌ای ایمان در قلبش باشد، از آتش جهنم خارج خواهد شد».^۳ اکنون ملاحظه می‌کنید که چگونه محمد بن عبدالوهاب اعمال مردم را که برخاسته از برداشت علمای آنها از قرآن و سنت است، بت‌پرستی خوانده و چگونه به اجتهاد عالم مخالف احترام گذاشته است؟!

وی در گفتاری دیگر، این امور شرک‌آمیز را اموری عمومی می‌خواند که همه مردم سرزمینش را به خود گرفتار کرده است؛^۴ چنان‌که در نامه‌ای خطاب به یکی از

۱. «لا يخفى عليكم ما ملأ الأرض من الشرك الأكبر عبادة الأصنام هذا يأتي إلى قبر نبي و هذا إلى قبر صحابي كالزبير وطلحة و هذا إلى قبر رجل صالح و هذا يدعو في الضراء و في غيبته و هذا ينذر له و هذا يذبح للجن، و هذا يدخل عليه من مضرة الدنيا و الآخرة، و هذا يسأله خير الدنيا و الآخرة. فإن كنتم تعرفون أن هذا من الشرك كعبادة الأصنام الذي يخرج الرجل من الإسلام، و قد ملأ البر و البحر و شاع و ذاع حتى إن كثيراً ممن يفعله يقوم الليل و يصوم النهار و ينتسب إلى الصلاح و العبادة فما بالكم لم تفشوه في الناس» (همان، الرسالة التاسعة عشرة، ص ۱۲۵).

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، پیشین، کتاب الایمان، ح ۲۵؛ کتاب العلم، باب من خص بالعلم، ح ۱۲۸.

۳. همان، باب زیادة الایمان و نقصانه، ح ۴۴.

۴. محمد بن عبدالوهاب، پیشین، الرسالة السابعة عشرة، ص ۱۱۱.

مخالفتش می‌نویسد: «اما گمان می‌کنم که تو و بسیاری از اهل زمان ما از خدایان معبود جز هبل و یغوث و یعوق و نسر و لات و عزى و منات را نمی‌شناسید».^۱ چگونه می‌توان ادعای «احترام به اجتهاد مخالفین» داشت و نسبت بت‌پرستی و شرک هم به آنها داد؟ آیا کسی را که شهادتین بر زبان جاری کرده، نماز خوانده و روزه گرفته است و بر اساس فرمایش پیامبر اسلام ﷺ مسلمان است و از آتش جهنم نجات خواهد یافت، به دلیل برداشت متفاوت از قرآن سنت و اعتقاد به جواز توسل و استغاثه، می‌توان به بت‌پرستی متهم کرد؟

از این گونه نسبت‌های به ناحق و دور از شأن مسلمان، در آثار محمد بن عبدالوهاب فراوان دیده می‌شود. همچنین تکفیر مردم مکه و مدینه به صورت جداگانه، قبیله عنزه، قبیله ظفیر، مخالفین او در درعیه و عیینه و بسیاری دیگر از مردم را که همه مسلمان و اکثرشان از اهل سنت بوده‌اند نیز در آثار او فراوان است.^۲

♦ توهین به علمای مخالف و تکفیرشان

علاوه بر تکفیرهای عام که از محمد بن عبدالوهاب نقل کردیم، وی در برخورد با علمای مخالف نیز همین شیوه را پی می‌گیرد. او با نادیده گرفتن مقام علمی و وجاهت دینی علمای مخالف، آداب و اخلاق اسلامی را نیز زیر پای می‌گذرد و به آنان حمله می‌کند. وی در نامه‌ای به اهل ثرمدا، بعد از ذکر امور شرک‌آمیز به زعم خودش چون تبرک و بنا بر قبور و... می‌گوید: «اگر مویس،^۳ ابن اسماعیل،^۴ عدیلی،^۵ ابن عباد و تمام

۱. «و لكن أظنك و كثير من أهل الزمان ما يعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل و یغوث و یعوق و نسرا و اللات و العزی و مناة» (همان، الرسالة الخامسة والعشرون، ص ۱۶۹).

۲. عاصمی، عبدالرحمن، الدرر السنية، ج ۸، ص ۵۷؛ ج ۱۰، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۳. عبدالله المویس (۱۱۷۵ق): یکی از بزرگ‌ترین علمای اهل نجد (داعیه و لیس نبیا، ص ۱۲۹)، قاضی، مفتی، استاد و معتمد مردم شهر حرمة بود که در سال ۱۱۷۵ بعد از حمله سعود بن عبدالعزيز، هنگام محاصره شهر از دنیا رفت (آل بسام، علماء نجد خلال ثمانية قرون، ج ۴، ص ۳۶۸؛ بکر بن عبدالله ابوزید، علماء الحنابلة، ص ۴۰۲).

۴. شیخ عبدالله بن احمد ابن اسماعیل (۱۱۹۶ق): از علمای بسیار بزرگ، قاضی و مفتی شهر عنیزه و از مخالفین محمد بن عبد الوهاب بود. (آل بسام، پیشین، ج ۵، ص ۴۸۸؛ بکر بن عبدالله ابوزید، پیشین، ص ۴۰۷).

۵. شیخ عبدالقادر بن عبدالله عدیلی (۱۱۸۰ق): قاضی، مفتی، فقیه و استاد در شهر مجمعه. (آل بسام، پیشین، ج ۳، ص ۵۳۷؛ بکر بن عبدالله ابوزید، پیشین، ص ۴۰۳).

تابعینشان این‌گونه عمل می‌کنند (تبرک و...)، پس تصریح کرده‌اید به اینکه آنها کافر و مرتدند.^۱ وی در ادامه همین نامه کینه و دشمنی‌اش با علمای مخالف را بیش از پیش آشکار می‌سازد و می‌گوید: «یقین دارم کفر کسی که قبه ابوطالب را عبادت می‌کند، به اندازه یک‌دهم کفر موسی و امثال موسی هم نمی‌رسد».^۲

او در نامه‌ای دیگر می‌نویسد: «در مورد تابعین موسی و صالح بن عبدالله،^۳ مسئله این است که آیا آنها همراه اهل توحیدند؟ یا با بت‌پرستان هستند؟ جواب این است که بت‌پرستان با این افراد هستند».^۴

ابن عبدالوهاب اصرار زیادی دارد بدون اینکه سخنی درباره حقیقت زیارت و توسل به میان بیاورد، همه این اعمال را عبادت غیر خدا بنامد و فردی را که چنین عملی را مرتکب می‌شود، کافر بشمارد. در اینجا نیز مراد او از «عبادت قبه ابوطالب» زیارت قبر حضرت ابوطالب (علیه السلام) و توسل مسلمانان به ایشان است. نکته شایان توجه این است که موسی و امثال او که محمد بن عبدالوهاب با این شدت به آنها نسبت کفر می‌دهند، همگی از علمای حنبلی مذهب و قاضی شهر و دیار خود بوده‌اند.

یکی دیگر از علمایی که محمد بن عبدالوهاب به شدت با او برخورد و تکفیرش کرده، سلیمان بن سحیم است. در مورد سلیمان بن سحیم نوشته‌اند:

شیخ سلیمان بن محمد بن احمد بن سحیم از علمایی بود که به شدت با محمد مخالفت می‌کرد و همراه پدر خود، محمد بن احمد، در مخالفت با ابن عبدالوهاب از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. سلیمان امام و مفتی و خطیب مردم معکال (یکی از روستاهای ریاض که در

۱. « فإذا كان موسى و ابن إسماعيل و العديلي و ابن عباد و جميع أتباعهم كلهم على هذا فقد صرحتم غاية التصريح أنهم كفار مرتدون » (ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، الرسالة الثالثة، ج ۶، ص ۲۶).

۲. « أقطع أن كفر من عبد قبة أبي طالب لا يبلغ عشر كفر موسى وأمثاله » (همان).

۳. علامه صالح بن عبدالله بن محمد بن ابوالخيل (م ۱۱۸۴ق) قاضی عنیزه و قصیم و اهل علم و فقاہت بود (بکر بن عبدالله ابوزید، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۳-۵۱۶).

۴. « ... في أتباع موسى، و صالح بن عبد الله هل هم مع أهل التوحيد؟ أم هم مع الأوثان؟ بل أهل الأوثان معهم » (ابن عبدالوهاب، محمد، پیشین، الرسالة الحادية و الثلاثون، ص ۲۰۵).

آن ولادت یافت) بود. او با علمای شهرهای مختلف مکاتبه و سفرهای زیادی کرد تا مردم را از خطر حرکت محمد آگاه کند.^۱

محمد بن عبد الوهاب در مورد سلیمان بن سحیم می گوید: «اگر منظور تو این است که من در مقابل کسانی مانند فرزند ابن سحیم، که کفر و نفاق را اظهار می کنند و شمشیر بغض بر دین و کتاب خدا کشیده اند سکوت کنم، پس این درخواست سزاوار تو نیست». ^۲ جالب اینجاست که محمد بن عبد الوهاب مخالفت های سلیمان بن سحیم را مخالفت با دین می داند و نظر و موضع خود را موضع رسمی دین تلقی می کند!

در نامه ای دیگر خطاب به سلیمان بن سحیم، این چنین با او سخن می گوید:

قبل از جواب به تو می گویم که تو و پدرت به کفر و شرک و نفاق تصریح کرده اید... تو و پدرت تا به الآن معنای شهادت لا اله الا الله را نفهمیده اید... تو و پدرت شبانه روز در راه دشمنی و عداوت با دین اسلام تلاش می کنید... تو مردی معاند، گمراه (با آگاهی به گمراهی خود) و کسی هستی که کفر را بر اسلام ترجیح داده ای.^۳

ابن عبد الوهاب در نامه ای به عبدالله بن سحیم، از سلیمان بن سحیم با نام «عدو الله بن سحیم» یاد می کند.^۴ همچنین در یکی از مکاتباتش می گوید: شیطان سردسته سحیم، مویس، عریعر و ابو ذراع است^۵ و گاهی از مویس به عنوان «شیطان امت» نام می برد.^۶

۱. آل بسام، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۱.

۲. «إن كان مرادك أني أسكت عمن أظهر الكفر و النفاق، و سل سيف البغض على دين الله و كتابه و رسوله مثل ولد ابن سحيم ... فهذا لا ينبغي منك» (ابن عبد الوهاب، محمد، پیشین، الرسالة الخمسون، ص ۳۱۹).

۳. «قبل الجواب نذكر لك أنك أنت و أبوك مصرحون بالكفر و الشرك و النفاق، و ... أنت إلى الآن أنت و أبوك لا تفهمون شهادة أن لا إله إلا الله ... و أنت و أبوك مجتهدان في عداوة هذا الدين ليلا و نهارا ... أنك رجل معاند ضال على علم مختار الكفر على الإسلام» (همان، الرسالة الرابعة و الثلاثون، ص ۲۲۵).

۴. همان، الرسالة الحادية عشر، ص ۶۳.

۵. همان، الرسالة الخامسة و العشرون، ص ۱۷۲.

۶. همان، ص ۱۷۳.

همان‌طور که بیان شد، افراد مذکور همه از علمای اهل سنت و مخالف محمد بن عبد الوهاب بودند که به دلیل جایز شمردن تبرک و توسل و ساخت بنا بر قبور و مانند آن، هدف حملات سنگین محمد بن عبد الوهاب قرار می‌گرفتند. بنا بر گفته محمد بن عبد الوهاب که ذکر کردیم، وی می‌بایست به اجتهاد این علما احترام می‌گذاشت و آنها را انکار نمی‌کرد، اما دیدیم که چطور آنها را از دایره اسلام خارج می‌داند، فقط به این دلیل که بر خلاف نظر او فتوا داده‌اند! حتی در هیچ یک از نامه‌ها مشاهده نمی‌کنیم که محمد بن عبد الوهاب ابتدا دلایل طرف مقابل را ذکر کند و بحثی علمی را در نقد عالم مخالف مطرح سازد، بلکه از همان ابتدا به این اتهام که مخالف نظر او هستند، نسبت کفر و بت‌پرستی به آنها می‌دهد. او نه تنها نظر اجتهادی علمای مذکور را بر نمی‌تابد، بلکه آن را اجتهاد و تلاش برای جلوگیری و منع مردم از رسیدن به خداوند می‌داند.^۱

♦ تشبیه مسلمانان به مشرکان صدر اسلام

توضیح داده شد که محمد بن عبد الوهاب بر خلاف ضابطه خودش در تکفیر مردم عمل می‌کرد و در رسائل مختلف خود به صراحت عموم مسلمانان زمان خود را از دایره اسلام خارج و کافر و مشرک می‌دانست؛ اما وی به این حد از تکفیر مردم مسلمان بسنده نکرده و وارد مقایسه بین مسلمانان و مشرکان صدر اسلام می‌شود:

المشركون في زماننا أضل من الكفار في زمن رسول الله ﷺ... أن
مشركي زماننا يدعون أناساً لا يوازنون عيسى والملائكة؛
مشرکان زمان ما از كفار زمان رسول الله ﷺ گمراه‌ترند...
مشرکان زمان ما مردمانی را می‌خوانند که در سطح عیسی و
ملائکه هم نیستند.^۲

بنابراین محمد بن عبد الوهاب در مشرک شمردن مسلمانان بین سنی و شیعه و حتی در بین مذاهب اهل سنت هم فرقی نگذاشته؛ چرا که به تصریح او همه آنان اهل

۱. همان، الرسالة الرابعة والعشرون، ص ۱۶۷.

۲. همان، الرسالة التاسعة عشرة، ص ۱۲۵.

زیارت و توسل و تبرک هستند که به پندار او اینها اموری شرک‌آمیزند و چنین کسانی از دایره اسلام خارج‌اند.

♦ خشونت و جنگ با مخالفین

محمد بن عبدالوهاب با استناد به آیه «قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»،^۱ جنگ و کشتار مشرکان را وظیفه‌ای شرعی و واجب می‌داند و از آنجا که همه مسلمانان عصر خود را در دایره کفر و شرک می‌داند، پس جنگ با تمام مخالفانش واجب می‌شود. وی در این زمینه می‌گوید:

فهذا هو الذي أوجب الاختلاف بيننا وبين الناس حتى آل بهم الأمر إلى أن كفرونا و قاتلونا و استحلوا دماءنا و أموالنا حتى نصرنا الله عليهم و ظفروا بهم، و هو الذي ندعو الناس إليه و نقاتلهم عليه بعد ما نقيم عليهم الحجة من كتاب الله و سنة رسوله و إجماع السلف الصالح من الأئمة ممثلين لقوله سبحانه و تعالى: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ». فمن لم يجب الدعوة بالحجة والبيان قاتلناه بالسيف؛

(مخالفات‌های ما با مظاهر شرک) باعث اختلاف بین ما و مردم شد تا اینکه آنها ما را تکفیر کردند و جان و مال ما را حلال دانستند. تا اینکه خدا یاری‌مان کرد و ما را بر آنها پیروز گرداند. بعد از اینکه دلیل از قرآن و سنت و اجماع سلف برای مردم آوردیم و آنان نپذیرفتند، بنا به دستور قرآن که فرموده «با مشرکان بجنگید تا فتنه ریشه‌کن گردد و تمام دین از آن خدا باشد»، با آنها می‌جنگیم و هر کس با دلیل و سخن دعوت ما را نپذیرد، با شمشیر با او مبارزه می‌کنیم.

۱. سوره انفال (۸)، آیه ۳۹.

به‌رغم سخنانی که از محمد بن عبدالوهاب در مورد احترام به نظر اجتهادی مخالف نقل کردیم، مشاهده می‌کنید که چطور او هر کسی را که با دعوتش مخالفت کند، مشرک می‌شمرد و جنگ با او را واجب می‌داند! جالب توجه است که او مسئولیت شروع جنگ‌ها را به گردن مخالفان می‌اندازد و آنها را مقصر شروع جنگ و کشتارها می‌داند؛ حال آنکه روایت تاریخ‌نگارانی چون ابن‌غنام و ابن‌بشر در مورد تمام جنگ‌ها خلاف این مطلب را ثابت می‌کند.

نکته در خور توجه دیگر این است که این لحن تند و آتشین که هیچ‌گونه مخالفی را بر نمی‌تابد، مربوط به زمانی است که حامیان و پیروان محمد بن عبدالوهاب به قدرت رسیده بودند و ابزار و امکانات لازم برای جنگ داشتند، اما خوب است ببینید که در زمانی که محمد بن عبدالوهاب در عیینه بود و هنوز قدرت و نفوذ لازم را نداشت، چگونه بود:

فإذا تحققت الخطأ بينتموه ولم تهدروا جميع المحاسن لأجل
مسألة أو مائة أو مائتين أخطأت فيهن فإني لا أدعي العصمة؛
اگر خطایی مشاهده کردید، بیان کنید اما همه خوبی‌ها را به
جهت یک مسئله یا صد مسئله یا دویست مسئله (!) که در آنها خطا
کردم، نادیده نگیرید؛ چون من معصوم نیستم.^۱

♦ نتیجه

کسی که ادعای اصلاح دینداری مردم و پاک کردن جامعه از خرافات را دارد و با شعار دفاع از قرآن و سنت به میدان وارد می‌شود، اگر واقعا هدف مقدس و خالصی در جهت قرآن و سنت داشته باشد، برای رسیدن به این هدف مقدس نباید به هر وسیله‌ای تمسک جوید. از آنچه تاکنون گفتیم، روشن شد که هدف محمد بن عبدالوهاب نه دعوت به قرآن و سنت، بلکه دعوت به تبعیت از خود بود. او ندای آزادی اندیشه و پذیرفتن اجتهاد مجتهدین سر می‌داد، ولی هر مجتهدی را که با او

۱. ابن‌عبدالوهاب، پیشین، الرسالة الخامسة و الثلاثون، ص ۲۴۰.

مخالفت می کرد، سرکوب و تکفیر می کرد. سرکوب‌گری‌ها، تکفیرها و توهین‌هایی که در سرتاسر نامه‌های محمد بن عبدالوهاب دیده می‌شود ما را به این نتیجه می‌رساند که وی در برخورد با مخالفان، اعم از سنی و شیعه، عالم و عامی، روشی رادیکالی، افراطی و تنگ‌نظرانه داشت و به چیزی جز حذف رقیب و سرکوب او نمی‌اندیشد. او در روش خود برای رسیدن به هدف از هر وسیله‌ای بهره می‌برد. این‌گونه عملکردهای خشن و سرکوب‌گرایانه در سنت پیامبر که رحمة للعالمین بود، جایی ندارد.

◆ منابع:

۱. ابن عبدالوهاب، محمد: **مؤلفات الشيخ الإمام محمد بن عبدالوهاب، القسم الخامس: الرسائل الشخصية**، رياض: جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامية، بی تا.
۲. بخاری، محمد بن اسماعیل: **صحیح البخاری**، بیروت: دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۳. عاصمی نجدی، عبدالرحمن بن محمد: **الدرر السنية فی الأجوبة النجدية**، بی جا، چاپ ششم، ۱۹۹۶م.
۴. فرحان مالکی، حسن: **داعية و ليس نبياً**.
۵. آل بسام: **علماء نجد خلال ثمانية قرون**، رياض: دارالعاصمة، بی تا.
۶. بکرا بن عبداللہ، ابوزید: **علماء الحنابلة**، دار ابن الجوزی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

